

ملاحظات دربارۀ منظومۀ بهمن‌نامه

اکبر نحوی*

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانش‌گاه شیراز، ایران.

سارا رضاپور**

دانش‌جوی دکتری ادبیات فارسی، دانش‌گاه شیراز، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۵/۱۷

چکیده

بهمن‌نامه متنی حماسی در سرگذشت بهمن پسر اسفندیار است. دکتر عفیفی مصحح این منظومه نام شاعر آن را ایران‌شاه بن ابی‌الخیر ضبط کرده است و دکتر متینی مصحح کوش‌نامه-منظومه‌ای دیگر از این شاعر- نام او را با دلایلی ایران‌شان بن ابی‌الخیر درست دانسته است. تاریخ دقیق نظم بهمن‌نامه نیز روشن نیست و پژوهش‌گران گفته‌اند که در قرن پنجم - اواخر قرن پنجم و یا اوایل قرن ششم - به نظم درآمده است. بنابراین هنوز درباره نام درست شاعر و زمان دقیق نظم بهمن‌نامه شک و تردیدهایی وجود دارد. در این مقاله پس از واری‌حوادثی که گویندۀ بهمن‌نامه در دیباجۀ منظومه از آن‌ها یاد کرده است و نیز با نگرستن به دست‌نویس‌های مجمل‌التواریخ و القصص که نخستین بار از گویندۀ منظومه در آن ذکری رفته، با دلایلی اثبات شده است که نظم بهمن‌نامه کمی پیش از ۱۰ ذی‌حجۀ ۴۹۵ به پایان رسیده بوده است و پس از گرشاسب‌نامه کهن‌ترین متن حماسی ملی ایران بشمار می‌رود. نام ایران‌شان هم به رغم غرابت آن از اصالت برخوردار است و آن‌گاه درباره فقه اللغه و معنای ایران‌شان و نمونه‌هایی دیگر از نام‌های مشابه آن بحث شده است.

کلیدواژه‌ها

بهمن، بهمن‌نامه، ایران‌شاه، ایران‌شان، تاریخ نظم بهمن‌نامه.

* Akbar.nahvi@yahoo.com

** artemis.rezapure@hotmail.com

مقدمه

اگر گرشاسب‌نامه اسدی طوسی را در نظر نیاوریم، در دیگر منظومه‌های حماسی مّلی ایران که بعد از شاهنامه به نظم درآمده‌اند با ابهامات و پرسش‌های فراوان روبه‌رو هستیم. از جمله نخست آن‌که نام گویندگان اغلب این منظومه‌ها معلوم نیست و یا یک منظومه را به چند نفر نسبت داده‌اند. دیگر این‌که - اگر برزنامه را هم استثنا کنیم - تعداد دست‌نویس‌های موجود این منظومه‌ها اندک و در عین حال بسیاری دست‌کاری شده‌اند. از این روی راه برای تصحیح و رسیدن به متنی منقّح و قابل اعتماد از آن‌ها هموار نیست. سوم آن‌که تاریخ سرایش آن‌ها بدرستی مشخص نیست و از آن‌جا که گویندگان آن‌ها بشدت متأثر از زبان شاهنامه بوده‌اند، برخی از پژوهش‌گران در این خصوص اظهارنظرهایی نادرست کرده‌اند که متأسفانه قول آنان به تحقیقات جدید راه یافته است. چهارم این‌که درباره اصلت و پیشینه این روایت‌ها بندرت پژوهش‌هایی شده است. هر چند به علت کمبود اسناد و مدارک پرداختن به این موضوع بسیار دشوار است. خوش‌بختانه در چند دهه اخیر گام‌هایی در این راه برداشته شده است. هم برخی از این منظومه‌ها به نحو شایسته به چاپ رسیده‌اند و هم درباره گویندگان و تاریخ سرایش و نقد و بررسی و میزان اصلت روایت‌های آن‌ها پژوهش‌هایی ارج‌مند صورت گرفته است (خالقی مطلق، ۱۳۶۲: ۸۵؛ همو ۱۳۷۲: ۲۷۵؛ آیدنلو، ۱۳۸۶: ۳۵۵-۴۵۸ چهارمنظومه را از جهات گوناگون بررسی کرده‌اند) با این حال هنوز زمینه برای تدوین نهایی کتابی در تاریخ حماسه‌سرایی در ایران هموار نشده است و این امر مستلزم پژوهش‌های مقدماتی فراوان درباره مسائلی است که از آن‌ها یاد شد.

بهمن نامه یکی از این منظومه‌هاست که در ۱۰۴۴۳ بیت در سرگذشت بهمن پسر اسفندیار به نظم درآمده است. بهمن از پادشاهان مهمّ کیانی است که با فرمان‌روایی او فرّ و شکوه خاندان رستم فروشکست و از میان رفت. در سرگذشت او افسانه و واقعیت در هم آمیخته شده است. نام دیگر او را در شاهنامه و منابع تاریخی اردشیر نوشته‌اند و تاریخ‌نگاران گاهی وی را با کورش هخامنشی (حمزه اصفهانی: ۳۲) و پیش‌تر اوقات با اردشیر هخامنشی یکی دانسته‌اند و برخی از کارهای وی را از جمله دعوت از بقراط برای آمدن به ایران، به بهمن نسبت داده‌اند (شهرستانی، ۱۳۵۸: ۱۹۲؛ قس: پیرنیا، ۱۳۸۶: ۸۸۴/۲). شاهین شیرازی (اوایل قرن ۸) نیز روایتی از داستان‌های بهمن در اردشیرنامه به نظم درآورده که با کتاب استر (از ملحقات تورات) در ارتباط است و در این روایت بهمن (اردشیر) پدر کورش هخامنشی است (شاهین شیرازی، ۱۳۵۲: ۱۰۷-۱۷۸).

ساخت بسیاری از شهرها را از جمله اقدامات عمرانى او بشمار آورده‌اند (ياقوت، ذيل: بهمن اردشير، همينيا؛ حمزه اصفهانى: ۳۲). ايرانيان رودى كه از آميختن دجله و فرات تشكيل مى‌شود و امروزه ارونډ رود نام دارد، در سده‌هاى نخستين هجرى به نام او بهمن اردشير (بهمن‌شير) مى‌گفتند (لسترنج، ۱۳۶۴: ۴۷) و معتقد بودند كه داريوش سوم (دارا) نواده اوست.

از بهمن نيز مانند بسيارى از شاهان ايران باستان پنډه‌هاى فراوان نقل شده است و اين مسكويه (۱۳۵۸: ۶۱) صفحاتى از كتاب خود را به سخنان حكيمانه و اندرزهاى بهمن اختصاص داده است. اين مسائل از جمله كوشش‌هاى مورخان براى پيوند دادن تاريخ افسانه‌اى ايران به تاريخ حقيقى بوده است و اين موضوع و چگونگى آن مستلزم پژوهشى جداگانه است.

در اين مقاله برآنيم كه چند نكته را درباره منظومه بهمن‌نامه روشن كنيم. نخست اين كه نام گوينده بهمن‌نامه ايران‌شاه است يا ايران‌شان و ديگر آن كه بهمن‌نامه در چه زمانى سروده شده و ممدوح شاعر آن كيست؟

۱- گوينده بهمن‌نامه

كاتب كهن‌ترين دست‌نويس بهمن‌نامه (مورخ ۸۰۰ هجرى) بر روى صفحه اول، منظومه را به «حكيم آذرى» نسبت داده است. در ديگر دست‌نويس‌هاى اين كتاب ذكرى از گوينده آن نشده است. در ديباچه بهمن‌نامه نيز با آن كه شاعر به حوادثى از روزگار خود اشاره كرده، از خود نام نبرده است. در دوره‌هاى متاخر هدايت (۱۳۸۲، ۱۷۵۳/۱) بهمن‌نامه را به (جمالى مهريجردى) منسوب كرده است. امروزه بطلان اين انتساب‌ها ثابت شده است و پرداختن به آن ضرورتى ندارد.

پس از آن كه مجمل‌التواريخ و القصص كه در سال ۵۲۰ تأليف شده است، بچاپ رسيد، نام واقعى گوينده بهمن‌نامه بدست آمد. نويسنده گم‌نام اين كتاب، بهمن‌نامه را به ايران‌شان بن ابى‌الخير نسبت داده و بيتى را در خصوص پايان زندگى زال از آن نقل كرده است (مجمل، ۱۳۱۸: ۹۲). در آن سال‌ها كه ملك‌الشعرای بهار به چاپ مجمل اقدام كرد، تنها يك دست‌نويس از اين كتاب شناخته شده بود و استاد بهار درباره ايران‌شان در حاشيه توضيح مى‌دهد كه اين نام در انتهاى سطر قرار گرفته و به گونه‌اى كتابت شده است كه ايران‌شن و ايران‌شين هم خوانده مى‌شود. ايشان اين نام را بى‌سابقه و بى‌معنى دانسته‌اند و احتمال داده‌اند كه در اصل ايران‌شاه يا ايران‌شهرى بوده است.

امروزه با مراجعه به عکسی مناسب‌تر از نسخه پاریس - اساس چاپ بهار - مشاهده می‌شود که این نام به صورت آشکار ایران‌شان کتابت شده و ژول مول نیز که چند باب از مجمل‌التواریخ را از روی همین نسخه به زبان فرانسه ترجمه کرده و در مجله ژورنال آسیاتیک طی سال‌های ۱۸۴۱-۱۸۴۳ بچاپ رسانیده است، هنگام ترجمه همان بیت بهمن‌نامه راجع به مرگ زال، نام گوینده بهمن‌نامه را حکیم ایران‌شان^۱ خوانده است (مول، ۱۸۴۳: ۳۹۵؛ متینی، ۱۳۷۷: ۲۶).

چند سال پس از نشر مجمل، دکتر صفا (۱۳۶۳: ۲۸۹) نوشت: «صورت اصلی و صحیح این نام به عقیده حقیر ایران‌شاه است». شاید به همین مناسبت باشد که دکتر عقیقی پس از تصحیح بهمن‌نامه، نام شاعر آن را روی جلد ایران‌شاه بن ابی‌الخیر نوشته است.

از این شاعر منظومه‌ای دیگر به نام کوش‌نامه در دست است که فقط یک دست‌نویس از آن باقی مانده و کاتب آن همان کسی است که بهمن‌نامه را با دو منظومه دیگر در یک مجموعه کتابت کرده و کوش‌نامه را نیز سروده حکیم آذری دانسته است. در مقدمه کوش‌نامه شاعر به این که بهمن‌نامه را پیش از کوش‌نامه به نظم درآورده بود، اشاره کرده است و تردیدی باقی نماند که این دو منظومه را یک نفر سروده است. کوش‌نامه به همت دکتر متینی در سال ۱۳۷۷ بچاپ رسید و این بار نام شاعر بر روی جلد ایران‌شان بن ابی‌الخیر ضبط شده است.

در چند دهه اخیر سه دست‌نویس دیگر از مجمل شناسایی شده است. یکی از آن‌ها (مورخ ۷۵۱) در کتاب‌خانه برلین نگهداری می‌شود که در میان دست‌نویس‌های تاریخ دار این کتاب، قدیمی‌ترین آن‌هاست و در سال ۱۳۷۹ به همت مرحوم استاد ایرج افشار و دکتر محمود امید سالار به صورت عکسی در ایران منتشر شد و دیگری مورخ ۸۲۳ که در کتاب‌خانه چستربیتی (دوبلین، ایرلند) نگهداری می‌شود و سومین آن‌ها که تاریخ کتابت ندارد و احتمال داده‌اند که در حدود ۱۵۰۰ میلادی (اوایل قرن ۱۰) کتابت شده باشد در کتاب‌خانه هایدلبرگ (آلمان) نگهداری می‌شود. بدین ترتیب هم اکنون چهار دست‌نویس از این کتاب بدین قرار در دست است: ۱- برلین (مورخ ۷۵۱)، چاپ عکسی) ۲- پاریس (مورخ ۸۱۳، اساس چاپ بهار) ۳- چستربیتی (مورخ ۸۲۳) ۴- هایدلبرگ (حدود قرن ۱۰).

در دست‌نویس برلین (برگ ۳۴) نام گوینده بهمن‌نامه ایران‌شاه و در نسخه‌های پاریس (برگ ۶۰) و چستربیتی (برگ ۲۳) ایران‌شان و در نسخه هایدلبرگ

^۱. hakim Iranschan

(برگ ۴۷ ب) حکیم انشاه بن ابی‌الخیر آمده است که به ظاهر محرّف ایران‌شاه است. دکتر متینی ایران‌شان را که ضبط دشوار بشمار می‌آید و در دو نسخهٔ مجمل نیز آمده است بر ضبط ایران‌شاه ترجیح داده‌اند. دکتر متینی دربارهٔ پیشینهٔ این نام در متون پهلوی از مرحوم استاد احمد تفضلی نیز استعلام می‌کنند و ایشان پاسخ می‌دهند نظیر این نام در متون پیش از اسلام دیده نشده است و «تنها چیزی که اکنون می‌توانم گفت آن است که اهالی کرمان‌شاه موطن خود را کرمان‌شان تلفظ می‌کنند و معرب این کلمه به صورت قرمیسین نیز می‌تواند قرینه‌ای باشد بر این که قرمیسین معرب کرمان‌شان است نه کرمان‌شاه». (متینی، ۱۳۷۷: ۲۹)

دکتر امیدسالار در مقالهٔ یادداشت‌های کوش‌نامه پس از بحثی مفصّل دربارهٔ نام گویندهٔ منظومه، نظر دکتر متینی را نپذیرفته و اعتقاد دارند که چون در «اقدام نسخ» مجمل و «معتبرترینشان» نام این شخص ایران‌شاه آمده، این ضبط بر ایران‌شان ترجیح دارد و نیز «نه هر ضبط نامفهومی لازماً قرائت دشوارتر است. بسیاری از این ضبط‌های نامفهوم در واقع غلطی فاحش بیش نیست و آمدن ایران‌شان در دو نسخهٔ مجمل، ضبط دشوارتر نیست، بلکه غلط مشابه یا به عبارت دیگر اتفاق این دو نسخه در غلط واحد است» (امید سالار، ۱۳۸۴: ۳۱۷) بنابراین ایشان کلمهٔ «وحشی و غریب» ایران‌شان را نادرست می‌دانند.

چنین بنظر می‌آید که ضبط «اقدام نسخ» تأثیری بسزا در این قضاوت داشته است، هر چند دکتر امیدسالار تصریح می‌کنند که «اقدام نسخ همیشه اصحّ آنان نیست، در مورد این نسخه به احتمال قوی قدمت و صحت با هم جمع آمده‌اند». (امید سالار، ۱۳۸۴: ۳۱۷)

چون این داوری مبتنی بر دست‌نویس ۷۵۱ است، شایسته است چند نکته دربارهٔ آن که خوش‌بختانه به صورت عکسی در دسترس همگان است، توضیح داده شود. دست‌نویس‌های ۷۵۱ و بهار (پاریس) و چستریتی هر سه از یک خانواده‌اند، با این تفاوت که دست‌نویس ۷۵۱ از روی نسخه‌ای کتابت شده که با دست‌نویس پاریس (چاپ بهار) نزدیکی بسیار داشته و تقریباً ۸۰ درصد مطالب آن دو مانند یک‌دیگر است، اما در آن جاهایی از هم فاصله می‌گیرند که کاتب ۷۵۱ اقدام به دست بردن در متن می‌کند و اغلب واژه‌ها و جمله‌های کهنهٔ مجمل را به واژه‌های ساده و جمله‌های روان تغییر می‌دهد و همین امر موجب می‌شود که ضبط این دست‌نویس در بسیاری از اوقات نه تنها از نسخهٔ بهار که از دیگر نسخه‌ها هم متمایز و ضبطی یگانه شود. برای نمونه اگر در دست‌نویس‌ها آمده است که «همان ساعت خوی از وی بگشاد» وی می‌نویسد:

«همان ساعت خوی از جبین مبارک پیغمبر روان گشت» و اگر مؤلف مجمل می‌گوید «پیغمبر زی خدا رفت» وی جمله را به «پیغمبر به حضرت حق رفت» دگرگون می‌کند و اغلب اوقات، بویژه در میانه کتاب، اندر را به در، اندرون را به درون، نسق را به نسب، چفسیدن را به چسبیدن، لقب کردن را به لقب نهادن، عالمان را به علما... تغییر می‌دهد. برای این که بتوان میزان تصرفات کاتب را مشاهده کرد، کافی است که صفحه ۱۹۵ از این نسخه با چاپ بهار (ص ۲۶۰) - که تا حدودی ضبط درست مجمل را نشان می‌دهد - مقابله شود. اما کاتب وقتی دست از تصرف می‌کشد ضبط نسخه کلمه به کلمه و حتّاً در نقطه‌گذاری اسامی خاص مانند چاپ بهار می‌شود. در یک قضاوت کلی دست‌نویس ۷۵۱ فاسدترین دست‌نویس‌های چهارگانه مجمل التّواریخ است که برای تصحیح این کتاب بکار نمی‌آید. بنابراین ضبط ایران‌شاه در این نسخه نه تنها دلیل بر اصالت آن نیست که به عکس باید گفت به احتمال قریب به یقین ساخته و پرداخته کاتب آن است و در نسخه اساس او نیز مانند دو نسخه هم‌خانواده‌اش یعنی چستربیتی و بهار (پاریس) این نام، ایران‌شان بوده است.

در میان دست‌نویس‌های مجمل، دو دست‌نویس هایدلبرگ و چستربیتی معتبرترین آن‌ها و مبتنی بر دست‌نویس‌هایی بسیار کهن از مجمل التّواریخ است؛ هرچند به لحاظ تاریخ کتابت جدیدند و نسخه‌های بهار (پاریس) و ۷۵۱ در رتبه‌های بعدی قرار می‌گیرند.

نسخه هایدلبرگ از مادر نسخه‌ای متفاوت از آن سه دیگر منشعب شده است و به کمک آن می‌توان افتادگی‌های سه دست‌نویس دیگر را که در موارد متعدد درست مانند یک‌دیگر است، برطرف کرد. پس اگر قرار باشد که درباره اصالت یکی از این دو نام داوری شود، باید ضبط‌های هایدلبرگ و چستربیتی را در نظر گرفت.

این دو نسخه از حیث اعتبار کمابیش هم‌سنگ یک‌دیگر است و بسختی می‌توان اعتبار یکی را از دیگری برتر دانست. کاتب دست‌نویس چستربیتی مردی با امانت بوده و آن‌چه پیش چشم داشته به طور کامل رونویسی کرده است. ایرادی که بر او وارد است یکی آن است که وی سعی بر آن داشته که از حداکثر فضای کاغذ استفاده کند، بنابراین کلمات را با قلم آهنی و بسیار ریز و تنگ یک‌دیگر کتابت کرده و به همین جهت گه‌گاه واژه‌هایی کوچک مانند «بود»، «را»، «که»... را از قلم انداخته است و دیگر آن‌که وی شیعی مذهبی بوده و چندبار دست‌خوش احساسات مذهبی خود شده و در پس برخی از نام‌ها عبارت «لعنت الله عنه» (کذا) را افزوده است. اگر این موارد را نادیده بگیریم دست‌نویسی معتبر و مضبوط است.

در این جا می توان متمایل به ضبط دشوار شد و (ایران شان) را بر (ایران شاه) ترجیح داد. اما قرآینی در دست است که حکم می کند که ضبط ایران شان نیز از اعتبار برخوردار است. یکی عبارتی از تاریخ سیستان است که در آن جا نیز نام یکی از پادشاهان به لفظ «شان» ختم شده است و نشان می دهد که چنین نام هایی بی اصالت نیست و مواردی دیگر هم از کاربرد آن ها وجود داشته است. در تاریخ سیستان آمده است: «و چون چهارصد و چهل و چهار سال بگذرد این شهر باز آبادان شود بر دست شه بورگان بن کرایست شان که نزدیکان زمان کیان بوده باشد». (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۴) جمله اخیر کمی گنگ است و استاد بهار در حاشیه همان صفحه توضیح داده است که در کلمات این عبارات دست برده و تغییراتی داده اند و از جمله «شان» را خط زده اند. جالب آن که ملک شاه حسین سیستانی (۱۳۸۳: ۲۳) که نسخه ای از تاریخ سیستان را در دست داشته است، اسامی را لابد به سبب غریب بودن آن ها، به کلی حذف و عبارات را به «مدت چهارصد و چهل سال در سیستان هرج و مرج باشد... پس از آن به سعی جمعی از نبیره شاهان کیان روی به آبادانی آورد» تغییر داده است. نسخه ای از تاریخ سیستان نیز در تفریس نگه داری می شود و در آن نیز آن نام را به «شاپورگان بن کرایست» ساده کرده اند (گیونا شویلی، ۱۳۸۵: ۴۳۶).

هم چنین مافروخی در کتاب (محاسن اصفهان) از شبانه پسر فیرشان که معاصر حجاج بن یوسف بوده، چندبار نام برده است (مافروخی: ۴۲). در این کتاب نام پدر این شخص سه بار «الفیرشان» و یک بار «الفیرشان» ضبط شده که مورد اخیر غلط چاپی است، زیرا در گزارش فارسی محاسن اصفهان که در سال ۷۲۹ صورت پذیرفته در همه موارد نام وی فیرشان آمده است (آوی، ۱۳۲۸: ۸۸) که باید معرب پیرشان باشد. بنابراین اگر بپذیریم که نام هایی چون کرایست شان و فیرشان / پیرشان هم در میان ایرانیان کاربرد داشته است، پذیرفتن وجود نام ایران شان دشوار نخواهد بود. اما این نام ها از چه اجزایی تشکیل شده و معنی آن ها چیست؟ کلمه کرمان شان می تواند به حل این مشکل کمک کند.

پیش تر از قول مرحوم دکتر تفضلی نقل شد که مردم کرمان شاه نام موطن خود را کرمانشان تلفظ می کنند و در متون عربی به قرمیسین معرب شده است. این نکته را باید افزود که نام این شهر در نوشته های عربی به دو صورت قرمیسین و قرماسین معرب و درباره وجه تعریب آن از دیرباز اظهار نظرهایی شده است که شاید قدیم ترین آن ها گفته ابی الشیخ اصفهانی (۲۷۴-۳۶۹) باشد که می گوید: قباد (پدر انوشیروان) پس از آن که در آن منطقه برای خود بنایی در هزار انگورستان ساخت، گفت: کردم مان شاهان،

که سپس کرمان شاهان خوانده شد و به قرماسین معرب گشت و به معنی (خانه شاهان را ساختم) است (ابی الشیخ ۱۴۰۹: ۳۹/۱). پس از او ابونعیم اصفهانی (۳۶/۱) نیز همین مطلب استاد خود را با اندکی تفاوت در کتاب خود آورده است. این فقه اللغه را که بنظر نمی آید پایه و اساسی داشته باشد، باید عامیانه تلقی کرد.

نظر دیگر گفتار یاقوت حموی است که قرماسین را معرب کرمان شاهان می داند (یاقوت: ذیل قرمیسین) که بی تردید درست است و گفتار بسیاری از جغرافیانگاران قدیم آن را تأیید می کند. از جمله مؤلف حدود العالم (۱۳۷۲: ۳۹۰) نام این شهر را کرمان شاهان و اصطخری (۸۲) قرماسین نوشته است، ولی مترجم قدیم کتاب اصطخری (۱۳۶۸: ۱۶۳) برابر فارسی آن یعنی کرمان شاهان را در متن آورده است و محمد بن نجیب بکران (۱۳۴۲: ۶۷) نیز صریحاً می گوید: «قرماسین کرمان شاهان باشد» علاوه بر این دکتر صادقی (۱۳۶۹: ۴۰) نیز با نظر یاقوت موافق است. پس کرمان شان در زبان مردم این شهر، باید کوتاه شده کرمان شاهان باشد و به احتمال بسیار قوی / ایران شان نیز لفظ محاوره ای و کوتاه شده / ایران شاهان است. «ان» در پایان این کلمات باید پسوند نسبت باشد، پس کرمان شاهان یعنی منسوب به شاه کرمان که مراد بهرام پسر شاپور است که به کرمان شاه ملقب بود (حمزه اصفهانی: ۴۲) - به مناسبت آن که مدتی در کرمان حکومت می کرد - صاحب مجمل التواریخ (۱۳۱۸: ۶۸) نیز می گوید: «کرمان شاهان به وی (یعنی بهرام) باز خوانند که او را کرمانشاه لقب بود» پس به احتمال بسیار قوی ایران شان نیز به معنی منسوب به شاه ایران، از نسل شاه ایران خواهد بود.

اما نام هایی چون «شه پورگان بن کرایست شان» و «شبانه بن فیرشان» از قبیل عمر بن فرخان، بوذرجمهر بن بختگان، اردشیر بن بابکان... است و کرایست شان و فیرشان در اصل کرایست شاهان و پیر شاهان بوده و «ان» نسبت خانوادگی را می رساند. بنابراین واژه «بن» زائد است. ذکر این نکته نیز خالی از فایده نیست که پسوند «گان» در شه پورگان به معنی عزیز و محبوب است، مانند فرزندان / فرزندان که در متون قدیم بکار رفته است. درست مانند «ک» در نام هایی چون علیک، حسنک... و این معنی از برای گان / کان از فرهنگ های فارسی فوت شده است. در شاهنامه آن جا که سام برای باز آوردن زال به کوهسار می رود، فردوسی می گوید: بیامد دمان سوی آن کوهسار / که افکنندگان را کند خواستار (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۷۰) برخلاف آن چه پژوهندگان شاهنامه درباره این بیت نوشته اند، در این جا افکنندگان به معنی افکنده محبوب است و این واژه در اصل افکنده گان بوده که حسَب رسم کاتبان قدیم، های بیان حرکت آن حذف شده است.

زمان نظم منظومه و ممدوح شاعر

بهمن نامه را معمولاً از آثار قرن پنجم، اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم بشمار آورده‌اند (صفا، ۱۳۶۳: ۲۹۰؛ آیدنلو، ۱۳۸۸: ۲۱)، اما با درنگ در دیباچه منظومه می‌توان به تاریخ نسبتاً دقیق از زمان سرایش منظومه و نیز زمان تقدیم آن به سلطان سلجوقی و ممدوح شاعر رسید. اما پیش از پرداختن به این موضوع شایسته ذکر است که دکتر صفا (۱۳۶۳: ۲۹۰) معتقد است که شاعر چندبار در این منظومه تجدیدنظر کرده و کتاب را یکبار به محمود بن ملک‌شاه (۴۸۵-۴۸۷) و بار دیگر به محمد بن ملک‌شاه (۴۹۸-۵۱۱) تقدیم کرده است و مستند ایشان بخشی از دیباچه بهمن نامه است که با این عنوان آغاز می‌شود: «در ستایش کردن باری تعالی و آغاز داستان بهمن نامه و آذر برزین نامه و ستایش کردن سلطان محمود و چگونگی آن». (عفی، ۱۳۷۰: ۱۶) نیز می‌گوید شاید شاعر منظومه را پس از تجدید نظر به محمود بن محمد بن ملک‌شاه تقدیم کرده باشد «خاصه آن که تغییر واژه‌ها و ابیات در تجدیدنظر به سبک دوره بعدتر نزدیک‌تر می‌نماید». اما این نظر قطعاً درست نیست. چگونه ممکن است، ایران‌شان کوش نامه را که پس از بهمن نامه سروده به محمد بن ملک‌شاه و بهمن نامه را به پسر او که هنگام نظم آن هنوز به دنیا نیامده بود تقدیم کرده باشد؟

به گمان ما برای پی بردن به تاریخ نظم منظومه و نام ممدوح شاعر، مطمئن‌ترین قرینه و شاهد، حوادثی است که ناظم در دیباچه بهمن نامه متذکر آن‌ها شده است و عناوینی که کاتبان از خود ساخته‌اند و یا اگر مصرع «شه شه‌یاران محمد که ماه» را به «شه شه‌یاران محمود شاه» (بهمن نامه: ۱۰) تغییر داده‌اند، نباید مستند قرار گیرند. بنابراین در زیر حوادثی را بررسی می‌کنیم که شاعر در دیباچه متذکر شده است.

[۱]

زپشت ملک‌شاه با داد و دین	یکی ماهرو تاج‌دار گزین
شه شه‌یاران محمد، که ماه	مراو را پرستش کند سال و ماه
ز توران به ایران سپاهی کشید	که خورشید روی زمین را ندید
هنوز از ره آهنگ دشمن نکرد	که دشمن گریزان شد از پیش‌گرد
سپاه انجمن شد بر شه‌یار	همی خواست هر یک به جان زینهار

(بهمن نامه، ۱۳۷۰: ۱۰)

چون ملک‌شاه در سال ۴۸۵ درگذشت، میان پسران او بر سر جانشینی نزاع آغاز شد. ترکان خاتون (یکی از هم‌سران ملک‌شاه) که می‌خواست فرزند خود محمود را به جای ملک‌شاه بنشانند و از سویی می‌دانست که برکیارق (فرزند ارشد ملک‌شاه از هم‌سر دیگرش زبیده خاتون) پادشاهی محمود را نخواهد پذیرفت، دستور داد تا برکیارق را در

اصفهان زندانی ساختند. کشمکش میان برکیارق و زبیده خاتون و محمود تا سال ۴۸۷ ادامه یافت و در این سال زبیده خاتون و محمود درگذشتند و برکیارق بر اصفهان مسلط شد. برکیارق، سنجر را به حکومت خراسان و محمد را به حکومت اران گماشت و امیر قتلغ تکین را اتابک او کرد. محمد در اران کم‌کم قدرت گرفت و اتابک را کشت و بر آن قلمرو - که سال‌ها پیش ملک‌شاه آن‌جا را از دست فضلون روادی بیرون آورده بود - مسلط شد. وی نام برکیارق را از خطبه انداخت و در سال ۴۹۲ با سپاهی گران به سوی برکیارق حرکت کرد که در این هنگام در ری به سر می‌برد. برکیارق نیز با سپاه خود به سمت زنجان رفت و در آن‌جا گروهی از سپاهیان از او جدا شدند و به محمد پیوستند برکیارق ناچار به خوزستان گریخت و محمد دوم ذی‌قعدة ۴۹۲ وارد ری شد. (راوندی: ۱۴۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۸: ۱۴/۶۱۸۸-۶۱۹۰)

در بیت‌های مذکور به همین واقعه اشاره شده است و این‌که می‌گوید گروهی از سپاهیان از سلطان زینهار خواستند، اشاره به سپاهیان برکیارق است که از وی روی برگرداندند و به سلطان محمد پیوستند. اما نکته تأمل‌برانگیز آن‌که شاعر می‌گوید سلطان از توران (نسخه بدل: کرمان) به ایران لشکر کشید، حال آن‌که سلطان محمد از اران حرکت کرده بود. شاید در آن بیت اران به توران تحریف شده باشد و یا شاعر به اشتباه توران و اران را یک منطقه می‌دانسته که بسیار بعید است.

[۲]

زکار سپاهان اگر اندکی	ترا باز گویم ز سی صد یکی
چنان نام‌داران و کین گستران	چنان رزم جویان و گن‌آوران
جهان کرده بر خسرو راد تنگ	نه روی شتاب و نه جای درنگ
چو حلقه شده دشمنان گرد شاه	به کردار کوهی میان سپاه
شب و روز جز تاختن کار نه	سپاهش به جز اندکی یار نه.
چو هنگام آن دید کاید برون	برون تاخت هم‌چون که بیستون
سپاه و سپهد به هم بردید	کسی گرد پای سمنندش ندید

(همان: ۱۱-۱۲)

جالب آن‌که این بیت‌ها شرح یکی از شکست‌های سلطان محمد و گریختن او از صحنه نبرد است که شاعر به گونه‌ای در حکم یکی از فتوحات او قلمداد کرده است! پیش‌تر به دشمنی محمد با برکیارق اشاره شد. این دو برادر - که از مادر جدا بودند - پنج بار با یکدیگر جنگیدند و سرانجام در سال ۴۹۷ میان آن دو مصالحه شد و یک سال بعد برکیارق درگذشت. در این بیت‌ها به نبرد چهارم اشاره شده است که در سال ۴۹۵ به وقوع پیوست. در این سال میان سلطان محمد و برکیارق در ری نبردی درگرفت و سلطان محمد شکست خورد و با سپاهیان اندک در ربیع الاول ۴۹۵ به

اصفهان گریخت. برکیارق در جمادى الاول آن سال اصفهان را در حصار گرفت که تا ذى حجه ادامه یافت و نوشته‌اند که قحط و غلايى شديد بر اصفهان حاکم شد و محمد که اوضاع را مساعد نمى‌دید، در ۱۰ ذى حجه ۴۹۵ از اصفهان گریخت و به ازان رفت (همو ۱۴: ۶۲۳۴) و به قول شاعر كسى گرد پای سمندش ندید! دکتر عفيفى در مقدمه خود (ص سیزده) با استناد به بيت‌هاى مذکور نتیجه‌گیری نادرستی کرده است.

[۳]

چو دشمن دگر باره بگشاد پر	سپاهى بیاراست بی حد و مر
ز تازى و از دیلم و تُرک و گُرد	دلاور سپاهى که بايست برود
به جایی که چون کرد خسرو مصاف	مصافى فزون بود از کوه قاف
به یک حمله برداشت دشمن ز جای	که دارد بر سبیل جز کوه پای؟
بساتن که در خاک و خون خوار کرد	ز خون دامن دشت گلنار کرد
هنوز اندر آن دشت تا سالیان	خورد گرگ و روباه، پشت و میان.

(بهمن‌نامه، ۱۳۷۰: ۱۱)

این بیت‌ها ناظر به نبرد سلطان محمد با امیر سیف‌الدوله صدقه بن منصور معروف به ملک‌العرب است که در نزدیکی شهر حله اتفاق افتاد. مورخان نوشته‌اند که سلطان محمد در ربیع الاخر سال ۵۰۱ وارد بغداد شد و به او اطلاع دادند که امیرسیف‌الدوله نافرمانی آغاز کرده است. سلطان به قصد گوش‌مالی او آماده نبرد شد و سیف‌الدوله نیز به قول حسینی مورخ قرن ششم «بیست هزار سوار از راه‌زنان گرد و تُرک و دیلم و عرب» را گرد آورد و به جنگ سلطان آمد. در این هنگام زمستان بود و نبرد در منطقه‌ای پر گل و لای آغاز شد و سرانجام با پیروزی سلطان محمد و کشته شدن امیرالعرب و بیش‌تر سپاهیان او در رجب ۵۰۱ خاتمه یافت. (حسینی ۱۴۰۴: ۸۰؛ ابن اثیر ۱۳۸۸: ۶۳۳۹/۱۴-۶۳۴۷)

چنان‌که ملاحظه شد شاعر از چند حادثه عصر سلطان محمد یاد کرده است، اما از یکی از فتوحات سلطان که در آن زمان برای او حیثیت و اعتبار فراوان ببار آورد، سخن نگفته است و آن فتح شاه‌دز اصفهان است که مرکز مهم اسماعیلیان در آن دوران بود. فتحی که شاعر در مقدمه کوش‌نامه (ص ۱۵۳، ب ۱۵۰-۱۶۰) نخست از آن سخن گفته و سپس به نبرد سلطان محمد با امیرسیف‌الدوله (ص ۱۵۵، ب ۱۷۳-۲۱۱) که به لحاظ تاریخی مقدم بر فتح شاه‌دز بوده، پرداخته است. از سکوت ایران‌شان در این خصوص می‌توان حدس زد که وی بهمن‌نامه را زمانی به سلطان محمد تقدیم کرده بوده است که هنوز شاه‌دز فتح نشده بود، وگرنه بسیار بعید است که شاعر از دو فتح (و به واقع از یک فتح و یک شکست) سلطان یاد کند و از یکی از فتوحات بسیار مهم او سخن نگوید. که چندین ماه زمان برد و جمیع مورخان آن را با آب و تاب نقل کرده‌اند.

سکوت ایران‌شان دلیلی استوار است بر این که وی بهمن‌نامه را پیش از فتح شاه‌دز برای سلطان فرستاده بوده است. پس برای تعیین تاریخ دقیق ارسال منظومه به اختصار فتح شاه‌دز را شرح می‌دهیم.

سلطان محمد پس از کشتن امیرالعرب در رجب ۵۰۱ به اصفهان بازگشت و در صدد سرکوبی اسماعیلیان برآمد. اگر به اقوال مورخان عصر اعتماد کنیم، اسماعیلیان به رهبری ابن عطاش پیوسته برای مردم اصفهان مزاحمت ایجاد می‌کردند و بعضی کارهای هولناک را به آنان نسبت داده‌اند (راوندی: ۱۵۵-۱۵۸). محمد دژی را که ابن عطاش و یارانش در آن می‌زیستند - و سال‌ها پیش ملک‌شاه آن را ساخته بود- محاصره کرد. اسماعیلیان بدان امید که سلطان را از فتح شاه‌دز منصرف کنند، نامه‌هایی دروغین مبنی بر نابسامانی خراسان و فتح بغداد بر دست قلج‌ارسلان پراکندند. چندی بعد معلوم شد که این نامه‌ها جعلی و بی‌اساس است. سلطان محاصره را تنگ‌تر کرد و راه ورود آذوقه را از هر سو مسدود کرد. کار بر اسماعیلیان هر روز سخت‌تر می‌شد و اقدامات آنان از جمله فتوی گرفتن از فقیهان بزرگ اصفهان مبنی بر حرام بودن کشتن مسلمانان و بسیاری اقدامات دیگر، کارگر نیفتاد تا سرانجام در دوم ذی قعدة ۵۰۱ سپاهیان سلطان به درون دز راه یافتند و ابن عطاش را اسیر کردند و همه یاران او را از دم تیغ گذرانیدند. چند روز بعد ابن عطاش را نیز پوست کردند و سر او و پسرش را به بغداد فرستادند. (راوندی: ۱۵۸؛ ابن اثیر ۱۳۸۸: ۱۴/ ۶۳۳۹-۶۳۴۹)

از این گزارش می‌توان نتیجه گرفت که بهمن‌نامه پس از رجب ۵۰۱ (قتل امیرالعرب) و پیش از ذی قعدة آن سال (فتح شاه‌دز) یعنی در یکی از ماه‌های شعبان یا رمضان و یا شوال سال ۵۰۱ برای سلطان محمد ارسال شده بوده است. اما ایران‌شان بهمن‌نامه را در چه زمانی سروده بود؟ درست است که وی در دیباچه به حوادث سال ۵۰۱ نیز اشاره کرده است، ولی این دلیل بر آن نیست که سال ۵۰۱ سال نظم منظومه است. زیرا قرآینی در همین دیباچه وجود دارد که حاکی از نظم بهمن‌نامه، سال‌ها پیش از آن تاریخ است. شاعر مدح سلطان محمد را با این بیت‌ها شروع کرده است:

بر آشفت بر نامور شهریار
از آن گه که شد سوی آن بارگاه
ز تیغ سواران فولاد پوش.
به گیتی نمائندی یکی تاجور
بمدین مردم خیره دردناک
یکی ماهرو تاج‌دار گزین.

فزون گشته ده سال تا روزگار
سرتاج‌داران ملک‌شاه شاه
جهان همچو دریا درآمد به جوش
چنان گر بماندی دو سال دگر
همانا ببخشود یزدان پاک
ز پشت ملک‌شاه با داد و دین

ز توران به ایران سپاهی کشید که خورشید روی زمين را ندید
(بهمن نامه، ۱۳۷۰: ۹-۱۰)

شاعر در این بیت‌ها به آشفتگی روزگار پس از مرگ ملک‌شاه (۴۸۵) و نزاع‌هایی که بر سر جانشینی او درگرفت، اشاره کرده است. چنان‌که آمد، میان سلطان محمد و برکیارق سال‌ها جنگ و ستیز بود تا سرانجام در سال ۴۹۸ با مرگ برکیارق، سلطان محمد جانشین بلامنازع ملک‌شاه شد و از مرگ ملک‌شاه تا این تاریخ ۱۳ سال می‌گذشته است (۴۸۵ = ۴۹۸) و مراد شاعر از «فزون گشته ده سال» همین ۱۳ سال است که به قول او اگر دو سال دیگر این وضع ادامه می‌یافت، به گیتی نمایی یکی تاجور. اما برای پی بردن به تاریخ نظم بهمن‌نامه باید به بیت‌های زیر توجه کرد:

چو شاه از سپاهان بدین مرز راند	بر آن تخت منشور شاهی بخواند
از این‌نامه پردخته بودم تمام	به نام شهنشاه فرخنده کام
ولیکن چو بودم به تن ناتوان	به درگاه خسرو شدن چون توان؟
تن از درد لـرزان به مانند بید	سیه گشته هم رنگ عاج سفید
چو شاه جهان شد به آرامگاه	به شادی نشست از بر تخت شاه
به دست جگرگوشه‌ای دادمش	به درگاه خسرو فرستادمش

(بهمن‌نامه، ۱۳۷۰: ۱۳)

چون این بیت‌ها را بلافاصله پس از گریختن سلطان محمد از اصفهان آورده است می‌توان نتیجه گرفت که شاعر، بهمن‌نامه را پیش از ۱۰ ذی حجه ۴۹۵ (زمان گریختن سلطان از اصفهان) «پردخته» بوده است. اما چون نیت داشته که منظومه را به نام سلطان محمد که بزرگ‌ترین فرمان‌روای سلجوقی بعد از ملک‌شاه بود، پیش‌کش کند، چند سالی درنگ می‌کند تا حکومت او تثبیت شود و پس از آن که سلطان به «آرام‌گاه» خود یعنی اصفهان باز می‌گردد، شاعر چند بیتی در ستایش سلطان و بعضی حوادث روزگار او به مقدمه بهمن‌نامه می‌افزاید و منظومه را در یکی از ماه‌های شعبان تا شوال ۵۰۱ به دست جگرگوشه‌ای (احتمالاً یکی از فرزندان) می‌دهد تا در اصفهان به سلطان تقدیم کند. اما منظومه را از کجا به اصفهان فرستاده بوده است؟ در بیت اول می‌گوید: هنگامی که سلطان از سپاهان «بدین مرز» راند. مراد از این مرز چنان‌که دکتر عفیفی (ص چهارده) نیز حدس زده است به احتمال قوی شهر ری بوده است، زیرا سلطان پس از گریختن از اصفهان، به اردبیل و از آن‌جا به ازن رفت و طبیعی‌ترین مسیری که می‌توانست خود را به اردبیل برساند، با گذشتن از شهر ری بوده است. با این حال شهر همدان را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. این بحث را با پرداختن به نام دو نفر دیگر که در دیباچه از آنان یاد شده است، پایان می‌بریم:

بسه دست جگرگوشه‌ای دادمش
بسه درگاه خسرو فرستادمش
مگر میر مودود لشکر فرروز
-که بادا شبش روز و نوروز روز
یکی سوی این داستان بنگرد
وزان پس به نزدیک خسرو برد
حسین علی آن سرافراز طوس
-که طوس است از او هم‌چو گنج عروس
چنان مردم شاه را نیک‌خواه
کند پایمردی به درگاه شاه.
(بهم‌نامه، ۱۳۷۰: ۱۳)

مراد از میر مودود، امیر مودود بن اینالتکین یکی از فرمان‌دهان سلطان محمد است. سلطان او را در سال ۵۰۲ به حکومت موصل گماشت و چند سال بعد به دستور او برای جنگ با فرنگیان صلیبی به دمشق رفت و در ربیع الآخر ۵۰۷ به دست یکی از فداییان اسماعیلی در جامع دمشق به ضرب کارد کشته شد (ابن قلانسی، ۱۹۰۸: ۱۸۷؛ ابن اثیر، ۱۹۰۸: ۱۵۰) اما از حسین بن علی توسی (اگر در نام وی تحریفی رخ نداده باشد) در منابع تاریخی ذکری نشده است.

نتیجه‌گیری

در پژوهش‌های جدید پیرامون منظومه‌های حماسی ایران، هنوز درباره نام درست شاعر بهم‌نامه و تاریخ سرایش آن اتفاق نظر وجود ندارد. در این جستار با بررسی اشاراتی که شاعر در دیباچه کتاب به حوادث عصر خود کرده، نتیجه‌گیری شده است که بهم‌نامه کمی پیش از ۱۰ ذی‌حجه ۴۹۵ به نظم در آمده است، اما از آن جا که شاعر تصمیم داشته کتاب خود را به سلطان محمد - بزرگ‌ترین فرمان‌روای سلجوقی پس از ملک‌شاه - تقدیم کند، چند سالی درنگ می‌کند و پس از تثبیت حکومت سلطان، برخی از وقایعی را که او در نبرد با برادرش برکیارق از سر گذرانیده بود به نظم درآورده به دیباچه بهم‌نامه می‌افزاید و آن را در یکی از ماه‌های شعبان تا شوال ۵۰۱ برای سلطان به اصفهان می‌فرستد. نام شاعر را نیز مصححان کوش‌نامه و بهم‌نامه به ترتیب ایران‌شان و ایران شاه ضبط کرده‌اند و در این مقاله با ارائه نمونه‌هایی از نام‌هایی که به «شان» ختم می‌شود، استدلال شده است که ایران‌شان برخلاف غرابت آن اصالت دارد و «شان» کوتاه شده شاهان است و «ان» در این کلمه نشان نسبت خانوادگی و برابر با «ابن» در زبان عربی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. محمود پسر محمد بن ملک‌شاه در ۱۱ شوال ۵۲۵ درگذشت و هنگام مرگ ۲۷ سال داشت (راوندی، ص ۲۰۴) پس در سال ۴۹۸ به دنیا آمده بود. چنان‌که خواهیم گفت بهم‌نامه پیش از این تاریخ سروده شده است.

فهرست منابع

- آوى، حسين بن محمد. (۱۳۲۸). ترجمه محاسن اصفهان، به اهتمام عباس اقبال، تهران.
 — آيدنلو، سجاد. (۱۳۸۶). نارسیده ترنج، اصفهان: نقش مانا.
 — آيدنلو، سجاد. (۱۳۸۸). متون منظوم پهلوانى، تهران: سمت.
 — ابن اثير. (۱۳۸۸). تاريخ الكامل، ترجمه حميد رضا آژير (ج ۱۴) تهران: اساطير.
 — ابن قلانسي. (۱۹۰۸). ذيل تاريخ دمشق، بيروت [بى نا].
 — ابن مسكويه. (۱۳۵۸). الحكمة الخالدة (جاويدان خرد)، تصحيح عبدالرحمن بدوى، تهران: دانش گاه تهران.
 — ابونعيم اصفهاني. (بى تا). ذكر اخبار اصبهان، بيروت: دارالكتاب الاسلامي.
 — ابى الشيخ اصفهاني. (۱۴۰۹). طبقات المحدثين باصبهان، بيروت: دارالكتب العلميّه.
 — اصطخرى. (۱۳۶۸). مسالك و ممالك (ترجمه قديم) به كوشش ايرج افشار، تهران: علمى فرهنگى.
 — اميدسالار، محمود. (۱۳۸۴). يادداشت‌هاى كوش نامه، فرهنگ ايران زمين. تهران: بنياد موقوفات دكتر محمود افشار.
 — ايران‌شان بن ابى الخير. (۱۳۷۷). كوش نامه، تصحيح جلال متينى، تهران: علمى.
 — ايران شاه بن ابى الخير. (۱۳۷۰). بهمن نامه، تصحيح رحيم عفيفى، تهران: علمى و فرهنگى.
 — پيرنيا، حسن. (۱۳۸۶). ايران باستان، تهران: نامك
 — تاريخ سيستان. (۱۳۱۴). تصحيح ملك الشعرا بهار، تهران: كلاله خاور.
 — حدود العالم. (۱۳۷۲). تصحيح مريم ميراحمدى و غلامرضا ورهرام، تهران: دانش گاه الزهرا.
 — حسيني، صدرالدين. (۱۴۰۴). اخبار الدوله السلجوقيه، تصحيح محمد اقبال، بيروت: دارالآفاق الجديده.
 — حمزه اصفهاني. (بى تا). سنى ملوك الارض و الانبياء، بيروت: (بى نا)
 — خالقي مطلق، جلال. (۱۳۶۲). «مطالعات حماسى»، نشرية دانش كده ادبيات و علوم انسانى تبريز، سال ۳۱، شماره ۱۲۸-۱۲۹، صص ۸۵-۱۲۱.
 — خالقي مطلق، جلال. (۱۳۷۲). گل رنج‌هاى كهن، تهران: مركز.
 — راوندى، محمد بن على. (بى تا). راحة الصدور، تصحيح محمد اقبال. تهران: علمى.
 — شاهين شيرازى. (۱۳۵۲). اردشير نامه، مندرج در منتخب اشعار فارسى. گردآورى آمنون نتضر. تهران: فرهنگ ايران زمين.
 — شهرستاني. محمد بن عبدالكريم. (۱۳۵۸). توضيح الملل، ترجمه الملل و النحل، ترجمه مصطفى خالق داد. تصحيح محمدرضا جلالى نايينى. تهران: اقبال.

- صادقی، علی اشرف. (۱۳۶۹). «تأملی در دو تاریخ قدیم اصفهان»، مجله باستان‌شناسی. ش ۸ و ۹، صص ۳۸-۴۳.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۳). حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
- عفیفی، رحیم. (۱۳۷۰). مقدمه بهمن‌نامه (ایران‌شاه).
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه، تصحیح جلالی خالقی مطلق و هم‌کاران (محمود امید سالار ج ۶ و ابوالفضل خطیبی ج ۷)، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- گیونا شویلی. (۱۳۸۵). «نسخه خطی تاریخ سیستان موجود در تبلیسی»، *ارج‌نامه* - *ملک‌الشعرا بهار*، تهران: میراث مکتوب.
- لسترنج. (۱۳۶۴). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.
- مافروخی، مفضل بن سعد. (بی‌تا). *محاسن اصفهان*، به تصحیح سید جلال‌الدین طهرانی، تهران: مطبعه مجلس.
- متینی، جلال. (۱۳۷۷). مقدمه کوش‌نامه (ایران‌شان).
- محمد بن نجیب بکران. (۱۳۴۲). *جهان‌نامه*، تصحیح محمدامین ریاحی. تهران: ابن‌سینا.
- *مجم‌التواریخ و القصص*. (۱۳۱۸). تصحیح ملک‌الشعرا بهار، تهران: خاور. نیز دست‌نویس‌های برلین، پاریس، چستریتی، هایدلبرگ.
- ملک حسین سیستانی. (۱۳۸۳). *احیاء الملوک*، تصحیح منوچهر ستوده. تهران: علمی فرهنگی.
- مول، ژول. (۱۳۶۹). *دیباچه شاهنامه*، ترجمه جهان‌گیر افکاری. تهران: کتاب‌های جیبی.
- هدایت، رضا قلی‌خان. (۱۳۸۲). *مجمع الفصحا*، تصحیح مظاهر مصفا. تهران: امیرکبیر.
- یاقوت حموی. (بی‌تا). *معجم البلدان*، بیروت: صادر.
- Jules, mohl. (1843). "Du modjmel altewarikh", *journal asiatique*, 385-408.